

اوصاف شیعیان واقعی؛ ایمان در کلام امیر مؤمنان علی (ع) (۲۶)*

آیت الله علامه محمد تقی مصباح یزدی (ع)

چکیده

این متن شرحی بر اوصاف شیعیان واقعی از منظر امیر مؤمنان علی (ع) است. از منظر آن حضرت، کفر بر چهار پایه استوار است: به عبارت دیگر، چهار عامل ممکن است انسان را از شناخت حق منحرف کرده، به جای ایمان او را در دام کفر بیفکند. اولین پایه کفر، تعمیق است. معنای درست تعمیق، دور افتادن از جاده است. دین حاوی مطالب اصولی و جزئی است؛ تعمیقی که موجب کفر است، رها کردن متن دین و تمرکز بر حاشیه است. پایه دوم کفر، تنازع است. نزاع مداوم و محکوم کردن دیگران همراه با شکست حرمت آنهاست. پایه سوم کفر، زیغ و کج فهمی است؛ چیزی اشتباه و کج فهمیده شود. کسی که دچار زیغ است، کار خوب در نظرش بد و کار بد، خوب جلوه می کند و طبیعی است که ایمان را بد و کفر را خوب ببیند. چهارمین پایه کفر، شقاق؛ یعنی خصمتی روانی ناشی از خودکم بینی است. حرکت کردن برخلاف حقیقت و بدعت گذاری و مطرح کردن سخنان بی منطق، با انگیزه جلب نظر دیگران از دیگر پایه های کفر است.

کلیدواژه ها: پایه های کفر، شناخت دین، زیغ، متن دین، نزاع، کج بینی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نیز انگیزه دست‌درازی به اموال حرام و حقوق دیگران است و قلب را تیره می‌کند و انسان را به کفر می‌کشاند. روایات بسیاری با این دیدگاه پایه‌هایی برای کفر معرفی کرده‌اند که از جمله آنها روایات باب دعائم‌الکفر در کتاب شریف *اصول کافی* است؛ اما این روایت هیچ‌کدام از این دو دیدگاه را در نظر ندارد؛ نه متعلقات کفر در برابر متعلقات ایمان، و نه صفاتی که اقتضای قرار گرفتن در مسیر کفر دارند و انگیزه‌گرایی به کفر را برای انسان ایجاد می‌کنند؛ بلکه منظور از دعائم‌الکفر در این روایت صفات یا حالاتی هستند که در شناخت انسان اثر می‌گذارند و باعث می‌شوند انسان حق را به‌درستی نشناسد و در نتیجه مبتلا به کفر شود.

راه صحیح شناخت یک دین

اگر کسی بخواهد حقایقی را بشناسد تا ایمان بی‌آورد و از امور باطل دوری‌گزیند و به آنها کفر بورزد کدام راه را باید طی کند؟ فرض کنید کسی که تازه به سن تکلیف رسیده است و تصور درستی از دین حق ندارد و در مکان زندگی‌اش ادیان گوناگون حضور دارند، چگونه می‌تواند مسیر درست را تشخیص دهد؟ اگر چنین شخصی بخواهد در باب برحق بودن یا باطل بودن مذهبی تحقیق کند که پدر و مادرش بر آن‌اند، چه روشی را باید در پیش بگیرد تا به نتیجه درست برسد؟ به‌راستی، چگونه می‌توان در انتخاب دین صحیح از تقلید کورکورانه دوری‌گزید؟ به نظر می‌رسد مراحل زیر تصور درستی از وظیفه هر فرد برای انتخاب دین ارائه می‌دهد:

نخستین گام این است که منابع شناخت دین را پیدا کنیم. هر دین و آیینی منابع شناختی دارد که برای شناسایی و بررسی آن باید به آنها مراجعه کرد. مثلاً منبع دین یهود، تورات و منبع مسیحیت، انجیل است؛ بنابراین برای شناخت یهودیت و مسیحیت باید به تورات و انجیل رجوع کرد. همان‌گونه که اگر کسی بخواهد شناختی درباره اسلام پیدا کند باید به منابع شناخت اسلام توجه کند و مراجعه به منابعی مانند تورات و انجیل برای آگاهی از تعالیم اسلام منطقی نیست. با بررسی منابع ادیان مختلف می‌توان به مفاد آنها دست یافت و به ارزیابی استدلال‌هایشان پرداخت.

پس از طی مرحله اول - مراجعه به منابع شناختی دین - طبیعی است که مسائل مبهم و محتاج توضیح و تفسیری رخ بنماید؛ مثلاً

«وَالْكَفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ وَالزَّيْغِ وَالشَّقَاقِ. فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُبِبْ إِلَى الْحَقِّ، وَمَنْ كَثَرَ نِزَاعَهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ، وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سَكْرَ الضَّلَالَةِ، وَمَنْ شَاقَّ وَعَرَّتْ عَلَيْهِ طَرْفَهُ وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَصَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ»؛ و کفر بر چهار ستون استوار است: کنجکاوی [بیجا و ناشی از وسوسه نادرست و بیرون از اندازه عقل و خرد]، نزاع و زدو خورد [که آن در حد افراط یعنی تجاوز از حق است]، دست‌کشیدن از حق [که آن در حد تفریط یعنی کوتاهی از حق است]، دشمنی و زیر بار حق نرفتن. پس کسی که کنجکاوی [بیجا] کند، در راه راست قدم نهداده، و کسی که بر اثر نادانی، بسیار نزاع و زدو خورد کند، کوری و نابینایی او از حق همیشگی است، و کسی که از حق دست بکشد شایستگی نزد او زشت، و زشتی و ناپسندی نزد او نیکو گردد و به مستی گمراهی مست شود، و کسی که دشمنی کند و زیر بار حق نرود، راه‌هایش دشوار و کارش سخت و طریق بیرون آمدنش [از ضلالت و گمراهی] تنگ باشد.

مقصود از دعائم‌الکفر

خاستگاه این روایت پرسش در باب ایمان بود که تاکنون درباره آن بحث کردیم؛ اما طبیعی است که با شناخت اضداد یک حقیقت، شناخت انسان از آن بیشتر شود؛ از این رو حضرت علی علیه السلام برای تکمیل پاسخ خود در پایان حدیث، از کفر و شک سخن به میان می‌آورد. به فرموده ایشان، کفر نیز چهار ستون دارد: پرداختن به حاشیه‌ها به‌جای متن دین، درگیری مداوم با دیگران و محکوم کردن آنها، کج‌بینی و تک‌روی.

درباره پایه‌های کفر از چند دیدگاه می‌توان بحث کرد: یکی از جهت متعلقات کفر است، یعنی اموری که اگر انسان انکار کند، کافر شمرده می‌شود؛ و دیگری از جهت صفات و خلقیاتی همچون کبر، حسد و حرص است که اگر اصلاح نشود، سرانجام انسان را به کفر می‌کشاند. نمونه روشن این صفات تکبر ابلیس است که باعث کفرش شد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره: ۳۴)؛ و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس - که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد - همه] به سجده درافتادند. قابیل نیز به دلیل حسادتش به کفر گرایید و با قتل برادرش عاقبتی ناگوار یافت. حرص

دست یابد تا در مرحله بعد به بررسی مسائل فرعی و جزئی بپردازد؛ وگرنه هیچ‌گاه فرصت عمل نمی‌یابد.

گام چهارم توجه به محکم و متشابه است. مطالب قرآن کریم، که اولین و محکم‌ترین منبع شناخت اسلام است، به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌شود. البته ممکن است در ادیان دیگر هم کم‌وبیش چنین چیزی وجود داشته باشد. محکومات معنای روشن و قطعی دارند؛ اما معنای متشابهات به‌آسانی به فهم در نمی‌آید؛ بنابراین در مقام شناخت اسلام و قرآن باید ابتدا محکومات را بررسی کرد؛ چراکه معنای روشنی دارند. آن‌گاه می‌توان در سایه محکومات، معنای متشابهات را نیز کمابیش دریافت. قرآن کریم با اشاره به این نکته می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران: ۷). کسانی که در دل، مرض و کجی دارند وقتی می‌خواهند اسلام و قرآن را بشناسند، نخست در پی متشابهات می‌روند و اینان کسانی هستند که فتنه‌انگیز می‌شوند. اگر کسی در دل مرض نداشته باشد، برای شناخت حقیقت از متشابهات آغاز نمی‌کند، بلکه مسائل را با تکیه بر محکومات و با رعایت اولویت و اهمیت بررسی می‌کند.

بنابراین برای شناخت اسلام نمی‌توان سراغ سخنان شرق‌شناسان و یا از خدایی‌خبران رفت و به‌استناد گفته‌های آنها درباره اسلام قضاوت کرد، بلکه باید به قرآن و روایات و سیره معصومانؑ مراجعه کرد؛ چراکه راه عقلایی شناخت یک دین بررسی منابع همان دین است. اگر قصد شناخت یهودیت یا هر دین دیگری را داشته باشیم، باید به منابع همان دین مراجعه کنیم و بکوشیم در موارد مبهم که احتیاج به تفصیل دارد، از متخصص بپرسیم. البته معنای سؤال از کارشناس لزوماً پذیرش عقیده او نیست، بلکه مسائل و محتوای دین با توضیح آنها روشن می‌شود و زمینه برای تحقیق و بررسی فراهم می‌آید.

اگر عقل ملاک ثواب و عقاب است (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۹۷)، محتوای یک دین باید با محک عقل قطعی ارزیابی شود تا در صورت تأیید و پذیرش عقل، به‌عنوان دین صحیح انتخاب شود. البته همه مردم برای شناسایی دین حق و تحقیق در باب آن

وقتی غیرمسلمان یا حتی مسلمان قرآن می‌خواند در موارد زیادی با ابهام مواجه می‌شود و معنای برخی آیات حتی با مراجعه به ترجمه نیز روشن نمی‌شود؛ از این‌رو، برای فهم درست باید به کسی مراجعه کرد که منظور نازل‌کننده آیات را به‌روشنی درک کرده، و در اختیار ما قرار دهد. پس گام دوم این است که برای یافتن پاسخ ابهام‌های خود به آشنایان با منابع دین مراجعه کنیم؛ چراکه از این راه می‌توان به مراد آورنده کتاب دست یافت: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳؛ انبیاء: ۷)؛ پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید.

گام سوم، اولویت‌بندی در شناخت مسائل است. توضیح آنکه در هر مذهب و آیینی مطالب زیادی وجود دارد؛ به هزاران سؤال پاسخ داده شده است؛ و سؤال‌های زیادی هم هست که باید پاسخشان را یافت. در عین حال کسی فرصت نمی‌کند همه آنها را دقیقاً مطالعه کند و به فهم قطعی از همه آنها دست یابد. برای حل این مشکل باید درجه اهمیت و اولویت مطالب را در نظر گرفت.

برخی مسائل آن‌قدر اهمیت دارند که از اصول دین شمرده می‌شوند و نفهمیدن یا انکار آنها در حقیقت، نفهمیدن یا نفی آن دین است؛ درحالی‌که ندانستن دسته‌ای دیگر از مسائل ضرری به اصل دین انسان نمی‌زند؛ مثلاً مسئله نبوت از اصول دین اسلام است؛ اما دانستن دقیق تعداد پیامبران ضرورت ندارد. نیز اعتقاد اجمالی به قیامت و اصل معاد و نیز باور داشتن سؤال شب اول قبر لازم است؛ اما دانستن اینکه جسم به پرسش‌های نکیر و منکر جواب می‌دهد یا روح، ضروری نیست. در بحث نبوت معروف است که پیامبران الهی ۱۲۴ هزار نفرند. حال اگر کسی در تعداد آنها شک داشته باشد به دینش ضرری وارد نمی‌شود. اگر مؤمن هیچ‌گاه به این مسائل علم تفصیلی پیدا نکند، به دینش لطمه‌ای وارد نمی‌شود؛ هرچند می‌تواند به‌صورت اجمالی به آنچه پیامبر اسلامؐ و معصومانؑ اعتقاد داشته‌اند، باور داشته باشد. حتی ممکن است فقیه هم پس از تلاش شبانه‌روزی سی‌ساله در فقه در باب مسئله‌ای حضور ذهن نداشته باشد و به مراجعه به منابع و اجتهاد نیاز داشته باشد؛ بنابراین لازم نیست کسی که می‌خواهد دینی را بشناسد تمام مسائل آن دین را، اعم از اعتقادات، اخلاق، احکام، امور اجتماعی، حقوق جزا، حقوق مدنی و... یاد بگیرد تا درباره آن دین قضاوت کند، بلکه در مرحله اول باید از راه تحقیق، به فهم روشنی از اصول و پایه‌های آن دین

مذهبها و فرقه‌های انحرافی شده است؛ فرقه‌هایی که گاه ظاهر شریعت و احکام را رها می‌کنند و از نماز، روزه و دیگر احکام دین دست شسته‌اند. گویا مرحوم شیخ محمد عبده به چنین افرادی نظر داشته است؛ چراکه آنها به بهانه طلب اسرار، متن دین را رها می‌کنند و به کج‌راهه کفر گام می‌نهند. برای بررسی این نظر باید در جست‌وجوی مناسبت لفظ تعمق با اوهام انحرافی و خرافات بود. درست است که به‌هرحال می‌توان مناسبتی برای آن یافت، اما ظاهراً چندان دلنشین نیست.

به نظر می‌رسد مشکل از تفاوت معنایی ماده عمق در فارسی و عربی ناشی می‌شود؛ «عمق» و «تعمق» امروزه در فارسی به معنای گودی و ژرف بودن به کار می‌رود؛ اما در عربی عیناً به همین معنا نیست، بلکه در لغت به معنایی وسیع‌تر به کار می‌رود. واژه «عمیق» در قرآن نیز آمده است: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (حج: ۲۷). مفسران واژه عمیق را در این آیه، «بعید» ترجمه می‌کنند. اصل واژه عمق در لغت به معنای بُعد است؛ اما بُعد گاه طولی (به‌صورت عمودی) و گاه عرضی است. گاه راه‌های کویری در زیر شن مخفی می‌شوند و تنها آشنایان با مسیر می‌توانند مسافران را از بیابان خارج کنند. در چنین وضعیتی کسانی که نشانه‌ی روشنی در دست ندارند یا به انگیزه‌های مختلف راه خود را از دیگران جدا می‌کنند، از مسیر اصلی دور می‌شوند. در زبان عرب، دورافتادن از جاده را «تعمق» می‌گویند؛ بنابراین «تعمق» به معنای «اِبْتَعَدَ» (دور شد) است.

با این توضیح، به معنای روشن‌تری از «تعمق» در این روایت دست می‌یابیم. همان‌گونه که گفتیم، دین از یک‌سو، حاوی مطالب اصولی و ریشه‌ای است، و از سوی دیگر، مطالب حاشیه‌ای و جزئی دارد. کسی که قصد دارد دین را بشناسد، باید نخست متن دین را بشناسد تا بتواند در مرحله بعد به مطالب حاشیه‌ای و جزئی بپردازد. تعمقی که موجب کفر و انحراف از شناخت صحیح می‌شود، رهاکردن متن دین و تمرکز بر حاشیه است؛ پس تعمق در این روایت به معنای کنجکاوی در مطالب و در پی اسرار بودن نیست. برای دستیابی به شناخت صحیح از دین، نخست باید ظاهر آن را شناخت و در مرحله بعد با حفظ ظاهر، به سراغ باطن آن رفت. رهاکردن ظاهر، انحراف است. تعمق به این معنا ضمانتی ندارد که انسان را به حق برساند، بلکه یکی از عوامل سوق‌دهنده انسان

به‌صورتی که توضیح دادیم عمل نمی‌کنند، بلکه با مراجعه به سایتها، روزنامه‌ها، گفته‌های شرق‌شناسان یهودی یا مقاله‌هایی که احياناً دشمنان اسلام نوشته‌اند، در باب اسلام تحقیق می‌کنند یا هنگامی که با ابهام و شبهه مواجه می‌شوند، به دانشمندی غیرمسلمان یا انسانی منحرف مراجعه می‌کنند تا منابع اسلام را بهتر بشناسند. طبیعی است که این افراد به جای اولویت‌بندی مسائل سراغ بحث‌های حاشیه‌ای بروند. چنین تحقیقی ضمانت صحت ندارد و باعث محروم ماندن محقق از ایمان و شناخت حقایق می‌شود. کسی که واقعاً قصد تحقیق داشته باشد، با بررسی اصول دین و ادله اثبات آن آغاز می‌کند و به تدریج با جزئیات آن آشنا می‌شود.

پایه‌های کفر

براساس فرمایش حضرت علیؓ چهار عامل ممکن است انسان را از شناخت حق منحرف کند و به‌جای ایمان، او را در دام کفر بیفکند. حضرت در این بخش از روایت به آفت‌هایی اشاره کرده‌اند که مانع شناخت حق می‌شود. ایشان با این بیان هشدار می‌دهند که اگر قصد شناخت دین حق را دارید، مراقب باشید به این آفت‌ها مبتلا نشوید. حال، به بررسی پایه‌های کفر می‌پردازیم:

پرداختن به حاشیه‌ها به‌جای متن دین

اولین پایه‌ای که حضرت برای کفر برمی‌شمرند، تعمق است. تعبیر «تعمق» در این مقام، ناآشنا به نظر می‌رسد و بسیاری از کسانی که این روایت را معنا و تفسیر کرده‌اند، در فهم آن دچار اختلاف شده و معنای روشن و دل‌نشین برای آن عرضه نکرده‌اند. این واژه در گفت‌وگوهای روزمره به معنای کنجکاوی و دقت زیاد است. بر این اساس، متعمق کسی است که به سطح ظاهری مطالب اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد به عمق مطالب دست یابد. پرسش این است که تعمق به این معنا، چگونه می‌تواند پایه کفر قرار گیرد؟ مرحوم عبده در شرح کوتاهی که بر *نهج البلاغه* نوشته است، می‌گوید تعمق این است که انسان به خیال رسیدن به اسرار دین، در پی اوهام برود؛ آنچه کمابیش در برخی عرفان‌های کاذب امروزی دیده می‌شود. از زمان ائمه اطهارؑ تاکنون چنین گرایش‌هایی وجود داشته است. سعی برخی بر این بوده است که با تأویلات بی‌منطق و بی‌دلیل، مطالبی را اسرار دین معرفی کنند که در موارد زیادی باعث پیدایش

انحرافی را انتخاب کردند. بنای عملی آنها این بود که کجی‌ها و انحراف‌ها را راست ببینند.

با پیدا شدن زیغ اختیاری در قلب منحرفان، خداوند هم کاری می‌کند که کج‌بین باشند: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً» (بقره: ۷). قلب در قرآن به معنای ابزار ادراک و احساسات است. اگر قلب کسی مهر بخورد بعد ادراکی‌اش تعطیل می‌شود و امور را درست درک نمی‌کند. عقوبت کج‌روی چیزی جز این نیست. منحرفان می‌کوشند مردم را منحرف کنند؛ اما خداوند خودشان را منحرف می‌کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً» (جاثیه: ۲۳). کسی که به جای عمل کردن به خواست خداوند، به خواهش نفسانی خود عمل کند، گرفتار عقوبت الهی خواهد شد؛ قدرت شناخت صحیح از او سلب می‌شود؛ و دیگر هدایت نمی‌پذیرد. این همان راهی است که خودش انتخاب کرده است و بر آن پافشاری می‌کند.

براساس فرمایش حضرت علیؑ اگر کسی به زیغ مبتلا شود، کار خوب در نظرش بد و کار بد در نظرش خوب جلوه می‌کند و طبیعی است که ایمان را بد و کفر را خوب ببیند و به اختیار خودش کفر را انتخاب کند. براساس این روایت، چنین کسی نه تنها خوب را بد، و بد را خوب می‌بیند، بلکه به بینش و درک خود مغرور می‌شود: «وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ». منحرفان چنان در گمراهی مست می‌شوند که به خود می‌نازند و خوشحال‌اند که درست فهمیده‌اند و دیگران در اشتباه هستند. به فرموده خداوند متعال در قرآن کریم: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف: ۰۳ و ۰۴). این عقوبت آن قدر ناگوار است که باید از خداوند متعال درخواست کنیم، نگذارد دل‌ها ایمان منحرف شود؛ چراکه ممکن است هدایت شویم، ولی بر اثر سوءاختیار و ناسپاسی در برابر هدایت الهی کم‌کم کارمان به کج‌فهمی بکشد. پس، «رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (آل عمران: ۸).

شفاق و تکروری

رکن چهارم کفر از دیدگاه حضرت علیؑ شفاق است. شقاق از خصلتی روانی سرچشمه می‌گیرد که در نوعی خودکم‌بینی ریشه دارد. برخی به تکروری علاقه دارند و همیشه می‌خواهند برخلاف

به جانب کفر شناخته می‌شود. کسانی که متن دین را رها می‌کنند و به حواشی می‌پردازند، دیگر به حقیقت باز نمی‌گردند و در حاشیه‌ها گم می‌شوند: «فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُبْ إِلَى الْحَقِّ».

درگیری مداوم با دیگران و محکوم کردن آنها

دومین پایه کفر تنازع است. برخی افراد همواره دوست دارند با دیگران بحث، و آنها را محکوم کنند. اینان خود مطلب صحیح و حقی نیاموخته‌اند، اما دوست دارند با همه درگیر شوند و آنان را محکوم کنند. آنچه برای این افراد اصالت دارد، نزاع مداوم و محکوم کردن دیگران همراه با شکستن حرمت آنهاست. اگر از آنها درباره دین و مذهب یا اعتقاداتشان پرسید، پاسخی ندارند و همیشه در حال مجادله هستند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ» (لقمان: ۲۰). کالای زندگی چنین انسان‌هایی جهل است؛ چراکه به دلیل محرومیت از هدایت الهی نه کتابی دارند که به آن استناد کنند و نه از علمی با پشتوانه عقل و برهان بهره دارند. چنین کسانی هیچ‌گاه به حق نمی‌رسند و سرانجامشان کفر است. حضرت علیؑ درباره آنها می‌فرماید: «وَمَنْ كَثُرَ تَزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ»؛ آنان که از سر جهل و نادانی، با دیگران زیاد نزاع می‌کنند، نابینایی‌شان از حق دوام پیدا می‌کند.

کج‌بینی

سومین پایه کفر کج‌بینی و زیغ قلبی است که شاید از همه پایه‌های کفر خطرناک‌تر باشد. «زیغ» مفهومی قرآنی است و در آیات قرآن کریم به شکل‌های گوناگون به کار رفته است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» (آل عمران: ۸). اصل این واژه، به‌ویژه وقتی در مقام شناخت به کار می‌رود، این است که چیزی اشتباه و کج دیده شود؛ مانند تصویرهایی که در آینه‌های مقعر یا محدب دیده می‌شود. این‌گونه تصاویر به دلیل گودبودن آینه یا برجسته‌بودن آن به صورت واقعی دیده نمی‌شوند. گاه آینه دل نیز کج است و نمی‌تواند حقایق را به درستی نشان دهد. البته خداوند در آغاز هیچ‌کس را کج‌بین خلق نکرده است؛ ولی انسان ممکن است بر اثر سوءرفتار به کج‌بینی مبتلا شود. در این صورت خداوند هم به کج‌بینی او کمک می‌کند: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (صف: ۵). این افراد نخست با اختیار خودشان به راه کج رفتند و عمداً مسیر

جمع حرکت کنند. مثلاً وقتی همه مؤمنان برای نماز جماعت به صف ایستاده‌اند، به بهانه حضور قلب بیشتر، نماز فرادا می‌خوانند یا در مسائل علمی همیشه به دنبال آرا و نظرهای نادری هستند که کمتر مطرح شده، یا اصلاً مطرح نشده است و به اصطلاح نو و جدید به‌شمار می‌آید؛ یا به دنبال اعمال سلیقه خاصی، لباس‌هایی را برای پوشیدن انتخاب می‌کنند که معمول نیست؛ ولی می‌دانند با پوشیدن آنها بیشتر مرکز توجه قرار می‌گیرند. این اخلاق از نوعی احساس حقارت و خودکم‌بینی سرچشمه می‌گیرد و فرد مبتلا به آن می‌خواهد به این وسیله خود را مطرح کند.

چنین خصلتی در شناخت دین پیامدهای ناگواری دارد. حرکت کردن خلاف جریان معمول اقتضا می‌کند که گاه در زمینه مسائل دینی سخنانی به زبان آید که کسی تاکنون مطرح نکرده است. چنین کاری که با پوشش نوآوری صورت می‌گیرد از آفت‌های شناخت دین است. البته نوآوری به معنای تحقیق جدید و استفاده از منابع جدید بسیار خوب است و باعث رشد علم می‌شود؛ اما شقاق به معنای بدعت‌گذاری و مطرح کردن سخنان بی‌منطق با انگیزه جلب نظر دیگران است. چنین گرایش‌هایی وسوسه شیطان‌اند که انسان را از راه حق منحرف می‌کنند و اگر ادامه یابند او را به کفر می‌کشانند؛ از این رو حضرت می‌فرماید: «وَمَنْ شَاقَّ وَعَرَّتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ». کسی که تک‌روی کند و بخواهد راه خود را از دیگران جدا کند، یعنی راهی را رها کند که بر اثر کثرت رفت‌وآمد هموار شده است و به دنبال راهی اختصاصی برود، در بسنگ‌لاخ گرفتار می‌شود؛ در پیچ‌وخم‌ها و پستی‌وبلندی‌ها خسته می‌شود؛ گرفتاری‌ها و مشکلات او را احاطه می‌کنند؛ و کم‌کم راه را گم می‌کند؛ و در پایان این جست‌وجو در بن‌بستی گرفتار می‌شود که رهایی از آن امکان‌پذیر نیست.

منبع.....

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحارالانوار، ج دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.